

کتاب المشاعر، دوره اول

المشعر الثامن، المنهج الثالث، المشعر الثاني، جلسه ۱۲

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۷/۰۳/۱۷ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۴/۱۰/۰۸ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُّوَفَّقٍ وَمُعِينٌ»

به کتاب ما صفحه ۶۱ (مورد بررسی قرار می گیرد).

«وقال بعضهم ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ﴾: الروح لم يخرج من «كن»؛ لأنه لو خرج من «كن» كان عليه الدلّ. قيل: فمن أي شيء خرج؟

قال: من بين جماله وجماله انتهى».

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: بله، خواندیم. الان می خواهیم مشاعر را به یک جایی برسانیم.

مرحوم صدر المتألهین (رضوان الله تعالی علیه) در مشعر دوم از منهج سوم، در ارتباط با فعل پروردگار و کار

پروردگار سخن می گوید. فرمودند که فعل الهی به دو بخش تقسیم می شود: خلق و امر.

عالم امر عالم مجردات است. عالم خلق عالم مادیات است. عالم امر فرازمان است، فرامکان است؛ اما عالم خلق

عالم زمان و مکان است.

مرحوم علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه کریمه «الْأَلَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»، بحث خیلی زیبایی دارند. ایشان ذیل

این آیه کریمه می فرمایند که معنای «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»، یعنی خدای متعال هم می آفریند، هم فرمان می دهد. پس

معنای خلق و امر در این آیه، عالم مادیات و عالم مجردات نیست. «الْأَلَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»، برای خداست آفرینش

و فرماندهی. اما بعداً با یک تحلیلی به این نتیجه می رسند که می توانیم خلق را بر عالم دنیا تطبیق کنیم و می توانیم

امر را بر عالم مجردات که حالا اگر خواستید باید به آن بخش از المیزان مراجعه کنید، چون بحث نسبتاً طولانی ای

است.

مرحوم صدر المتألهین الآن دارد در حقیقت شواهد نقلی را ذکر می کنند برای همین دو بخش فعل پروردگار، یعنی

برای عالم امر و برای عالم خلق. «وقال بعضهم ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ﴾:»، بعضی از حکما، عرفا، علما چنین گفتند که

چه؟

گفتند که روح از «کن»، خارج نشد. مستحضرید در قرآن کریم این تعبیر دو جا آمده است؛ یک جا تحت تعبیر:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ»^۲، یا یک جا تعبیر: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۳، تعبیر «كُنْ فَيَكُونُ»، در دو جای

قرآن کریم آمده است. معنی آیه چیست؟

خدا می فرماید ما اگر بخواهیم چیزی را بیافرینیم، می گویم: «كُنْ»، باش. «فَيَكُونُ»، او هم خواهد بود.

«إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ»، باش، «فَيَكُونُ»، او هم خواهد بود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه فرمودند: «إِنَّمَا قَوْلُهُ فَعَلَهُ»^۴، قول پروردگار همان فعل پروردگار است.

این جور نیست که خدای متعال مثلاً می خواهد خورشید بیافریند، صدایی از خود ایجاد کند و بگوید: «كن»، بعد

هم خورشید موجود بشود، نه!

بحث صوت و بحث صدا نیست. «إِنَّمَا قَوْلُهُ فَعَلَهُ»، گفتار پروردگار فعل اوست.

آیه در قرآن کریم مطلق است: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ»، گفتار ما برای هر چیزی است. هر چیزی بخواهیم بیافرینیم

می گویم: «كُنْ فَيَكُونُ»، او هم خواهد بود. باش، پس خواهد بود. اما طبق نقل صدرا در این جا، یکی از علما

خواسته نکته‌ای را بیان کند. نکته چیست؟

بنویسم!

این آقا گفته که در خصوص روح که امری مجرد است چه باید گفت، چه باید بگوییم؟

باید بگوییم که روح زیر مجموعه «کن» است، نه زیر مجموعه «فیکون».

آیه چه بود؟

آیه این بود که «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، این آقا حرفش این است که «کن»، روح را زیر

مجموعه خود دارد. «کن»، به «فیکون» نرسیده است. این جمله مبهمی است!

این مطلب نامفهومی است؛ لذا صدرا می‌خواهد این مطلب نامفهوم را توضیح بدهد.

می‌گوید باید این‌طور بگوییم که روح خود امر الهی است. روحی که مورد بحث ما بود و از عالم مجردات به

حساب می‌آید، خودش امر پروردگار است. همان امری که موجودات با آن «فیکون» می‌شوند. همان امری که

موجودات با آن تکون پیدا می‌کنند. اگر روح شد امر الهی، امر خدا با امر خدا ایجاد نمی‌شود، وگرنه تسلسل

می‌شود. اگر روح همان امر الهی است، معنا ندارد امر الهی با امر الهی بخواهد تکون پیدا کند، این یا دور است یا

تسلسل. پس این‌طور بگوییم که همه موجودات با روح موجود می‌شوند، با امر الهی. خود روح و خود امر الهی

از ذات خدا نشأت می‌گیرد.

به تعبیری دیگر: ذات الهی لوازمی دارد که این لوازم مجعول ذات نیستند، مخلوق ذات نیستند، لوازم ذات هستند.

صدرا معتقد است که روح بلکه مجموعه عالم عقل، اینها از لوازم ذات الهی‌اند، اینها خود مصداق مشیت هستند،

مصداق امر هستند. همه موجودات به آنها موجود است، ولی خود آنها از لوازم ذات هستند و چون از لوازم ذات

هستند، نیازی به امر ندارند.

دقت کنید که این بخش از نسبتاً بخش‌های مشکل مشاعر مرحوم صدر المتألهین است!

«وقال بعضهم:»، و گفته بعضی از علما «الروح لم يخرج من «کن»، روح از «کن» خارج نشده است، به «فیکون»

نرسیده است. روح خود «کن» است، خود امر است، خود فرمان است. چرا؟

«لأنه لو خرج من «کن»، چون اگر روح از «کن» خارج شده باشد، حالا روح را معمولاً عرب‌ها مؤنث می‌گیرند،

یعنی باید می‌فرمود: «لأنها لو خرجت»، منتها این‌جا چون اسم یک موجود خارجی است مرحوم صدر المتألهین

مذکر گرفته است. «لأنه لو خرج من «کن»، به خاطر اینکه روح اگر از «کن» خارج بشود، «كان عليه الذل»، بوده

بر اول مذلت و ذلت افتقار به ماسوی الله.

امر الهی اگر بخواهد به «فیکون» برسد، در رتبه عالم خلق و مادیات باشد، موجودات مادی فقط به خدا وابسته

نیستند، به علل و شرایط و معدّات و رفع موانع و زمان و مکان وابسته هستند، پس نیاز به ماسوی الله پیدا می‌کنند.

معنا ندارد امر الهی به ماسوای خود خدا احتیاج داشته باشد. اگر بخواهد از «کن» خارج بشود، از امر الهی خارج

بشود، بوده بر او ذلت نیاز به ماسوی الله. مرحوم ملا محمدجعفر لاهیجی که شارح رساله مشاعر است، بهترین

شرح را بر رساله مشاعر، ایشان دارد، این‌جا را ایشان این‌جوری معنی کرده که مراد از ذل یعنی افتقار به ماسوی

الله، احتیاج به ماسوی الله. این عالم و این عارف وقتی این جمله را گفت، «قيل: فمن أي شيء خرج؟»، پس از

کجا روح خارج شده است؟

اگر از «فیکون» نیست و اگر از «کن» خارج شده، یعنی بالاخره تحقق پیدا کرده یا نه؟

منشأ تحقیقش چیست؟

«قال: من بين جماله و جلاله»، گفت روح خارج شده از بین جمال و جلال الهی است؛ یعنی چه؟

یعنی از بین اسماء جمالیه و اسماء جلالیه.

بینید روح مصداق فعل است. فعل مستند به اسماء و صفات است. اسماء و صفات متحد با ذات است. فعل

الهی و کار پروردگار ولو این کار امر باشد، مشیت باشد، فرمان باشد، روح باشد، مستند به اسماء و صفات است.

اسماء و صفات یعنی جمال و جلال. اسماء جمالیه و اسماء جلالیه.

خیلی این حرف مبهم است؛ لذا صدرا توضیح می‌دهد و می‌فرماید: «أقول: معنى كلامه»، معنای سخن این

بزرگ این است که «أَنَّ الرُّوحَ هُوَ أَمْرٌ تَعَالَى»، روح همان فرمان خداست، «وَقَوْلُهُ «كُن»»، فهو نفس أمره تعالى»، گفتار پروردگار «كن»، که گفتم در نهج البلاغه علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود: «قَوْلُهُ فَعَلَهُ»، اصلاً قول پروردگار فعل پروردگار است. «وَقَوْلُهُ «كُن»»، گفتار پروردگار، «كن»، همان امر پروردگار است. «الَّذِي بِهِ يَتَكَوَّنُ الْأَشْيَاءَ»، امری که اشیاء به این امر تکوّن پیدا می‌کنند. «فَيَكُونُ»، از این «كن» تکوّن پیدا می‌کند. نتیجه:

«فَسَائِرُ الْمَوْجُودَاتِ خَلَقَتْ وَكَانَتْ مِنْ أَمْرِهِ»، همه موجودات آفریده شدند در حالی که بوده از امر پروردگار، از امر الهی که همان مشیّت است و همان روح است. از او نشأت گرفته است، اما «وَأَمْرُهُ لَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِهِ»، امر پروردگار که منشأ آن امر پروردگار نیست، «وَالْأَلْزِمُ الدَّوْرَ أَوَّالِ التَّسْلُسِ»، اگر امر الهی بخواهد مستلزم امر دیگری باشد، قهراً آن امر دیگر مستلزم امر دیگری باشد، قهراً آن امر دیگر هم مستلزم امر دیگری باشد، تسلسل لازم می‌آید.

«بَلْ عَالِمُ أَمْرِهِ سَبْحَانَهُ يَنْشَأُ مِنْ ذَاتِهِ»، بلکه عالم امر پروردگار (سبحانه و تعالی) نشأت می‌گیرد از ذات الهی، «لَشَوْءِ الضُّوْءِ مِنَ الشَّمْسِ وَالنَّوَاوَةِ مِنَ الْبَحْرِ»، به مانند نشأ گرفتن شعاع خورشید از خورشید و شب‌نم دریا از دریا. شما صبح که می‌روید کنار دریا می‌بینید که همه چیز خیس است. این خیسی مال دریاست. شما الآن نگاه می‌کنید به خورشید می‌بینید که عجب شعاعی!

این شعاع چسبیده به خورشید است. پس اگر بخواهیم تلخیص کنیم این قسمت از کلام صدرا را، این جوری تلخیص می‌کنیم؛ می‌گوییم که خدای متعال ذاتی دارد، اسماء و صفاتی دارد و کاری. دقت بشود! این کار دو بخش است: امر و خلق. امر اسم دیگرش مشیّت است، اسم دیگرش روح است، اسم دیگرش عالم عقل است، اسم دیگرش مجردات تامه است؛ اینها اسم‌هایش است. خلق هم همان مادّیات است. حرف صدرا چیست؟

سخن صدر المتألّهین که در اسفار هم دارد در جاهای دیگر هم دارد این است که صدرا می‌فرماید این بخش مخلوق نیست، بلکه از لوازم ذات خداست. یک کلمه!

امر، مشیّت، روح، عالم عقل، مجردات تامه، اینها به یک معنا مخلوق نیست. لذا روایت داریم، اینها از روایت گرفته شده است: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ ۵»، خدا اشیاء را با اراده، با «كن»، با مشیّت آفرید اما مشیّت، خودش با خودش ایجاد شده است. این جوری نیست که مشیّت الهی باز یک مشیّت دیگری بخواهد، آن هم یک مشیّت دیگری بخواهد، نه!

مراد این نیست.

عبارت ما در این بخش تمام شد.

«وَقَالَ ابْنُ بَابُوَيْهٍ»، برگشتیم به روایت خوانی. «وَقَالَ ابْنُ بَابُوَيْهٍ»، عبارت را ببینید تا برسیم به توضیحش.

دانش پژوه: بند ۱۳۲ را نخواندیم!

استاد: مگر آن را نخواندیم؟

به نظر خواندیم.

دانش پژوه: نه، نخواندیم.

استاد: به نظر من آن دو جمله، واضح بود.

«قَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ»، سعد بن جبیر فرموده است، «لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ خَلْقًا أَكْبَرَ مِنَ الرُّوحِ»، سعد بن جبیر می‌گوید که خدا مخلوقی، آفریده‌ای بزرگ‌تر از روح ندارد.

«وَلَوْ شَاءَ أَنْ يَبْتَلِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ فِي لَقْمَةٍ، لَفَعَلَ ۶»، روح اگر بخواهد ببلعد آسمان‌ها و زمین‌های هفت گانه را در یک لقمه‌ای، انجام می‌دهد. ببینید رشته شما فلسفه است، این نکته را من قبلاً هم شاید خدمت شما عرض کردم، ولی الآن به صورت واضح خدمت شما عرض کنم، گاهی وقت‌ها واژه‌ها کوتاه است، چه کارش کنیم؟! واژه کوتاهی دارد. مثال بزنم: ما در فلسفه شنیدیم، در حکمت مشاء، در کلام صدر المتألّهین، یک چیزی داریم به نام عقل اول مثلاً!

تا من به دانشجو می‌گویم عقل اول، یک چیز گردی در گوشه عالم به نظرش می‌رسید!

یک موجود مثلاً فلان!

حالا عقل اول در حکمت یعنی چه؟

یعنی یک موجودی که همه آسمان‌های هفت گانه و زمین را بیاندازیم داخلش، گم می‌شود!

این قدر بزرگ است. اسمش عقل اول است، صادر نخستین است.

تعبیری سعد بن جبیر این است که می‌گوید: خدا خلقی بزرگ‌تر از روح نیافریده است، اما واژه کوتاه است!

روح سه تا حرف است، می‌گوید اشتباه نکن، این یک واژه‌ای است که بخواهد ببلعد آسمان و زمین را، در یک

لقمه می‌بلعد. می‌خواهد بگوید که این قدر بزرگ است. به این بزرگی در حکمت متعالیه چه می‌گفتیم؟

کلی سعی. یادتان هست؟

یک کلی مفهومی داشتیم و یک کلی سعی. کلی سعی یعنی گستردگی وجودی.

برویم سراغ عبارت ابن بابویه. «وقابل ابن بابویه أيضاً في كتاب الاعتقادات»، مرحوم شیخ صدوق در کتاب اعتقاداتش

فرموده «اعتقاداتنا في الأنبياء والرسول والأئمة عليهم السلام»، اعتقاد ما در مورد انبیاء و پیغمبران و ائمه (علیهم

السلام) این است که «أن فيهم خمسة أرواح»، در انبیاء و اوصیاء پنج روح است. نکته قابل توجهی است.

می‌خواهیم ببینیم حیوانات چند روح دارند؟

انسان‌های مؤمن چند روح دارند؟

پیامبران چند روح دارند؟

بنده که این‌جا نشسته‌ام، چند تا روح دارم؟

کافران و حیوانات چند تا روح دارند؟

پیامبران و انبیاء چند تا روح دارند؟

می‌گوید کافر و حیوان، سه تا روح در آنها هست. مؤمن چهار تا روح در او هست. پیغمبر و امام پنج تا روح در

آنها هست. مرحوم صدرا می‌گوید که اینها را از روایات گرفته است. ما باید بیاییم این روایات را توضیح بدهیم

و ایشان می‌خواهد توضیح بدهد.

عبارت را اول بخوانیم؛ پنج تا روحی که در پیامبران است چیست؟

«روح القدس»، یک؛ «روح الإیمان»، دو؛ «روح القوّة»، سه؛ «روح الشهوة»، چهار؛ «روح المدرج»، پنج

که حالا روح مدرج را توضیح می‌دهند.

پس پیغمبر، رسول، امام پنج تا روح دارند. «وفي المؤمنين أربعة أرواح»، در مؤمنین چهار روح است؛ یعنی مؤمن

دارای روح القدس نیست. چهار تای دیگر: روح ایمان، روح قوه، روح شهوت، روح مدرج.

«وفي الكافرين والبهايم»، و در کافرین و حیوانات «ثلاث أرواح»، سه روح است. ببینید مرحوم ابن بابویه دارد

چه کار می‌کند؟

کمونیست‌ها و دهریون را نشانده کنار الاغ‌ها و نشانده کنار گاو و گوسفندها!

کافر رفت در رتبه حیوان. باز رحم کرده، چون قرآن که بدتر فرمود: «أولئك كالأعماير بل هم أضلُّ»، می‌گوید از

حیوان هم پست‌تر است. در کافرین و حیوانات سه روح است؛ یعنی روح القدس نیست، روح ایمان هم نیست،

روح قوه است و روح شهوت است و روح مدرج است.

«وفي الكافرين والبهايم ثلاثة أرواح»، سه روح است. این سه روح چیست؟

عبارت است از روح قوه، روح شهوت و روح مدرج.

«وأما قوله تعالى:»، این عبارت را ذکر کرده به‌خاطر این قسمت آخرش، چون ما بحثمان در مورد روح القدس

بود. «وأما قوله تعالى:»، و اما گفتار خدای متعال: «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، این روحی که در

این آیه مردم از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کردند که آقا، روح چیست؟

فرمود بگو: روح از امر پروردگار من است، امر یعنی عالم مجردات، روح از امر پروردگار من و از عالم مجردات

است، «فإنه خلق أعظم من جبرئيل وميكائيل وإسرافيل»، این روح یک مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل، از

میکائیل، از اسرافیل که اینها بزرگ‌ترین فرشتگان ما هستند. «كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومع

الملائكة وهومن الملكوت»، جناب روح که از فرشتگان برتر است، این با پیغمبر بوده، با فرشتگان هم هست، مربوط به عالم ملکوت هم هست، یعنی مجرد است. اصلاً مربوط به عالم ماده نیست. «انتهی کلامه». سوره قدر را همه ما بلد هستیم؛ «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، ما قرآن را در شب قدر فرستادیم. «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ»، نمی دانید که شب قدر چه شبی است؟

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ»، از هزار ماه بهتر است. ادامه اش چیست؟

«تَنْزِيلُ الْمَلَكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا»، در آن شب ملائکه نازل می شوند با روح، به همراه روح. روح است که دارد ملائکه را مدیریت می کند. روحی که دارد جبرائیل و میکائیل و اسرافیل را مدیریت می کند، این با انبیاء و در دل انبیاء حضور دارد به نام روح القدس که الان در روایت داشتیم مخصوص انبیاء و اوصیاء و فرشتگان است.

مرحوم صدر المتألهین می خواهد این روایت را توضیح بدهد، می فرماید: «وقد أخذ هذا الكلام من أحاديث أئمتنا المعصومين ۱۳ صلوات الله عليهم»، ابن بابویه چون محدث است و چون اهل حدیث است این سخن را گرفته از احادیث ائمه ما (صلوات الله عليهم اجمعین). مرحوم صدرا حدیث را ذکر نکرد، مرحوم لاهیجی در شرح حدیث را ذکر کرده، من حدیث را بخوانم، بعد به سراغ عبارت صدرا برویم.

حدیث مال کتاب کافی است که می دانید که کتاب کافی صحیح ترین کتاب روایی ماست؛ یعنی چطور در نظر اهل سنت بخاری صحیح ترین کتاب است، در نظر ما هم کتاب کافی صحیح ترین کتاب است. شاید برای شما جای تعجب باشد که کافی از نظر اعتبار، از نهج البلاغه بالاتر است!

نهج البلاغه مشهورتر است، ولی نهج البلاغه مسند نیست. لذا یکی از کارهایی که در نهج البلاغه این است که تعدادی از ادبا آمدند سندهای نهج البلاغه را پیدا کنند و جای تعجب هم دارد که بعضی از این سندها تا الآن پیدا نشده است. نود درصد پیدا شده، یک ده درصدی هنوز در نهج البلاغه داریم که هنوز سندی برایش پیدا نکردیم. این معنایش این نیست که معتبر نیست!

این جور نیست که هر روایتی که سندی برایش پیدا نکردیم معتبر نباشد، این را نمی خواهیم بگوییم. ولی به هر حال کافی این طور نیست. کافی همه روایاتش با یک سند، دو سند، گاهی تا پنج یا شش سند تحویل دارد، تعلیق دارد، بسیار معتبر است.

روایت در کافی است. البته مرحوم لاهیجی هم شاید دقیقاً الفاظ را نقل نکرده است، چون می گوید: «مامعناه ۱۴»، کأن تلخیص کرده است. من روایت را سریع بخوانم: «إِنَّ لِلْأَنْبِيَاءِ وَهُمْ السَّابِقُونَ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ»، در این روایت براساس سوره «واقعه» پیش رفته: سابقون، اصحاب یمین، اصحاب شمال، این جوری جلو رفته است. انبیاء که سابقون هستند پنج تا روح دارند: «روح القدس، وروح الإیمان، وروح القوّة، وروح الشهوة، وروح البدن». آن جا دارد روح مدرج، این جا دارد روح بدن که همان روح بخاری است که قدیمی ها می گفتند در بدن جاری است.

«وروح القدس بعثوا الأنبياء»، با روح القدس است که انبیاء مبعوث شدند، «وإنها علموا الأشياء»، با روح القدس است که عالم هستند به اشیاء. علم انبیاء و پیامبری انبیاء وابسته به روح القدس است. «وروح الإیمان عبدوا الله ولم يشركوا به شيئاً»، با روح الإیمان به خدا ایمان آوردند، عبادت کردند، شرک نوزیدند. «وروح القوّة جاهدوا عدوهم وعالجوا معاشهم»، با روح القوّة و روحی که به عنوان قوّة بدن مطرح است، اینها با دشمن می جنگند و مسائل زندگی شان را بارش را برمی دارند.

«وروح الشهوة أصابوا الذیذ الطعمونكحو الحلال من شباب النساء»، با روح شهوتی که لذت را درک می کنند، لذت غذا، لذت مباشرت با جنس مخالف. «وروح البدن دفنوا ودرجوا»، با روح بدن است که اینها نزدیک می شوند، رشد جسمی پیدا می کنند. این پنج روح برای انبیاء بود.

«والمؤمنين وهم أصحاب اليمين الأربعة الأخيرة»، مؤمنین که اصحاب یمین هستند روح القدس ندارند، چهار تای دیگر را دارند. «وللكفار وهم أصحاب الشمال الثلاثة الأخيرة»، کفار که اصحاب شمال هستند، این سه تا

روح را دارند، «کمالالدواب»، حیوانات هم همین طور هستند. حیوانات هم سه روح دارند، قوتی و شهوتی و روح بدن یا روح مدرج. کفار هم در همین سطح هستند.

«فروح القدس هی روح العصمة ولا یوجد إلا فی المعصومین علیهم السلام من الأنبیاء والأئمة علیهم السلام».

روح القدس که همان روح عصمت است فقط در معصومین است و انبیاء و ائمه، «وبها یمتنعون من المعاصی کلها مع القدرة علیها»، چرا پیغمبر و امام گناه نمی کنند؟

چون روح القدس دارند. قدرت دارد گناه کند، امام قدرت دارد که زنا کند، قدرت دارد دروغ بگوید، قدرت دارد که غیبت کند، قدرت دارد که مال مردم را بخورد، اما نمی خورد، چون روح القدس در او وجود دارد. «وهو واجب الحصول فی کل وقت»، این روح القدس در هر زمان باید در یک نفر لاقبل باشد که به او می گوئیم قطب. «کما قیل: إن الأرض لا تخلو من القطب»، چه اینکه گفته اند روح القدس باید در قطب باشد، «فالقطب هو المهدی علیه السلام»، در زمان ما قطب، امام زمان (علیه السلام) است. این مقدار که از شرح مرحوم لاهیجی خواندیم بس است، بیایم سراغ شرح مرحوم صدر المتألهین. یک نکته را من نمی دانم قبلاً گفتم خدمت عزیزان یا نه، متأسفانه هزار سال علمای شیعه غفلتی داشتند که این غفلت توسط صدر المتألهین فی الجملة جبران شد. غفلت چه بود؟ غفلت این بود که در طول هزار سال علمای شیعه روایات اعتقادی را نادیده گرفتند و کنار گذاشتند. یعنی شما تا قبل از صدر المتألهین بروید بگردید، می بینید در ارتباط با روایات اعتقادی، ما به اندازه یک جلد کتاب نداریم. خیلی است!

هزار سال از صدر اسلام گذشته، ۷۵۰ سال از دوره غیبت گذشته، نقل روایت داریم، شرح روایت نداریم. برخلاف فقه که در فقه هم نقل روایت داریم هم شرح روایت داریم اما در اعتقادات نقل شده الحمد لله، البته با سانسور! نقلش هم با سانسور است. یعنی مثلاً مرحوم صدوق در بحث رؤیت می گوید روایات راجع به رؤیت خدا زیاد بود، من گفتم که شاید بعضی نفهمند، لذا حذف کردم که کار درستی هم به نظر ما نیست. محدث باید حدیثش را بگوید. نمی فهمند که نداریم!

اگر می خواست گفته نشود که اهل بیت (علیهم السلام) نمی فرمودند. محدث باید حدیثش را بگوید و حدیث را حذف نکند و سانسور نکند.

صدرا اولین کسی است که به شرح روایات اعتقادی پرداخت. الآن همین جا ببینید، مرحوم ابن بابویه نقل کرد و گذشت و رفت. صدرا آمده می خواهد توضیح بدهد. عبارت را ببینید، فرمود: «وقد أخذ من هذا الكلام من أحادیث أئمتنا المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین»، اخذ کرده این سخن را از روایات امامان معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) پس ما توضیحش بدهیم. «والمراد من الروح القدس»، روح قدس یعنی چه روحی؟ عجیب است!

صدرا می فرماید که روح القدس یعنی عقل فعال. عقل فعال را مشائین، عقل دهم می دانستند. حکمت مشاء که خواندید، حکمت مشاء چه می گفت؟

می گفت که زیر مجموعه خدا، عقل اول است. بعد می شود عقل دوم، عقل سوم، عقل چهارم، عقل پنجم، عقل ششم، عقل هفتم، عقل هشتم، عقل نهم، عقل دهم. ده تا عقل است. عقول می شد ده تا؛ اما افلاک می شد نه تا که فلک نهم فلک اطلس بود. «هناک لا خلأ ولا ملاء ۱۵»، همیشه فلک ها یکی از عقل ها کمتر است. آن وقت عقل دهم که عقل فعال بود، صدرا می گفت مدیر و مدبر عالم ماده است، چون به عالم مثال که معتقد نبودند مشائین. چون با عالم مثال معتقد نبودند، می گفتند که عقل دهم مدیر و مدبر عالم ماده است و دارد آسمان ها و زمین ها را اداره می کند.

عبارت ابن سینا در مورد عقل فعال چه بود؟

«له کدخدائیة العالم ۱۶»، می گفت که عقل فعال کدخدای عالم است. هیولای اولی کدبانوی عالم است و عقل فعال کدخدای عالم. چه اینکه مرکز علم هم آن جاست؛ یعنی تمام قضایای صادقه جایش عقل فعال است. میلیاردها گزاره صادق: دو دو تا چهارتا، سه سه تا نه تا، چهار چهار تا شانزده تا، اجتماع نقیضین محال است، الله تعالی واحد است، الله تعالی حکیم است، هر چه قضیه صادقه داریم جایگاهش عقل فعال است. پس عقل فعال مرکز دانش و مرکز کنش است. هم دانش آن جاست و هم کنش آن جاست.

صدرا می گوید که روح القدس یعنی عقل فعل، یک موجود مجرد عاشق پروردگار است و تمام توجهش به خداست و هیچ توجهی به خودش ندارد. فانی فی الله است و هیچ توجهی به خودش ندارد. اگر دارد به اذن الهی کار می کند، خداست دارد کار می کند. از موجودات علویه است، عند الله است، مع الله است. این عقل فعال است که همان روح القدس است. صدرا می گوید که عقل فعال همان روح القدس است. در این روایت اگر گفت روح القدس، مراد عقل فعال است. همین است که با فرشتگان است. همین است که با انبیاء است. می گویم روح الایمان چیست؟

می گوید که روح ایمان، عقل مستفاد است. یک مقداری این جا صدرا دارد خلاف اصطلاح حرف می زند! نمی دانیم هم که چرا دارد خلاف اصطلاح حرف می زند!

حکماء می آمدند مراتب عقل را این چنین بیان می کردند و می گفتند که ما یک عقل هیولانی داریم، یک عقل بالفعل داریم، یک عقل مستفاد داریم. حالا مستفاد را بعدی اش را هم بنویسم، یک عقل بالملکه دارم و یک عقل مستفاد. عقل هیولانی اسم دیگرش عقل بالقوه است. بچه که به دنیا می آید این است، در مرحله عقل بالقوه است. عقل بالقوه یعنی چه؟

یعنی استعداد دانستن فقط. بچه که دنیا می آید هیچ چیزی نمی داند. آیه اش چه بود؟

«اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا ۗ» شما را از شکم مادر درآورد، هیچ چیزی نمی فهمیدید و هیچ نمی دانستید. عقل بالقوه است، عقل هیولانی است. اولیات و بدیهیات را که یواش یواش یاد می گیرد، می شود عقل بالفعل. رشد می کند می شود عقل بالملکه. اما بشر عادی به عقل مستفاد نمی رسد. عقل مستفاد مال انبیاء است، مال اولیاء است، یعنی مال انبیاء و اوصیاء است. عقل مستفاد در چه صورتی است؟

اتحاد با عقل فعال داشته باشد. حالا اتحاد نگوییم، ارتباط با عقل فعال دارد. چه کسانی عقل مستفاد دارند؟ کسانی که ارتباط با عقل فعال دارد یعنی انبیاء، یعنی اوصیاء. باقی مردم ابن سینا هم باشد، عقل بالملکه دارد. ملاصدرا هم باشد، عقل بالملکه دارد.

در این جا عبارت صدرا یک مقدار نامفهوم و مبهم است!

صدرا می گوید که کسی اگر هم به این عقل هیولانی رسید، به عقل بالفعل، یا حداکثر رسید به عقل بالملکه، این روح ایمان دارد که روح ایمان در مؤمنین است. حرف درستی هم هست و مشکلی ندارد. ولی یک کلمه مستفاد را در این جا به کار برده که باید بگوییم این کلمه را به معنای لغوی اش به کار برده است، نه به معنای اصطلاحی آن. باید این طور گفته بشود.

عبارت را دقت بفرمایید: «والمراد بروح القدس» مراد از روح القدس «الروح الأول الذي هو مع الله بلا مراجعة إلى ذاته»، آن روح نخستی است که با خداست و هیچ مراجعه ای به ذات خودش ندارد. گفتم معنایش این است که فانی است. معنایش این است که در حال فناء به سر می برد، یعنی مجرد تام است و از صقع ذات الهی است.

«وهو المسمى عند الحكماء ۱۸ بالعقل الفعال»، این همان است که حکماء به آن عقل فعال می گویند. پس روح القدس، عقل فعال شد. گفتم که عقل فعال همان عقل دهم است. کدخدای عالم است و مرکز علوم و دانش های صادق و حقه است. «ومن روح الإيمان»، مراد در این روایات از روح ایمان چیست؟

«العقل المستفاد الذي صار عقلا بالفعل بعدما كان عقلا بالقوة»، این عبارت را من نمی فهمم!

یعنی عبارت ابهام دارد. می گوید: آن عقل مستفادی است که عقل بالفعل شده، بعد از اینکه عقل بالقوه بود. چه شد؟

تخته را ببیند، شما چهارمی را می گویی یا دومی را؟

یک عقل هیولانی و بالقوه شده عقل بالفعل. آیا این شد روح الایمان؟

آیا عقل بالفعل، روح الایمان شد یا حداکثر عقل بالملکه روح الایمان شد یا عقل مستفاد؟

می گوید که عقل مستفادی که عقل بالفعل شده بعد از اینکه عقل بالقوه بود!

من از این عبارت این جور می فهمم که مراد عقل بالفعل است یا حداکثر عقل بالملکه است، چون عقل مستفاد مال انبیاء است، مال اوصیاء است، مال کسانی است که متحد با عقل فعال هستند. باقی اینها واضح است.

«ومن روح القوة»، مراد از روح القوة، «النفس الناطقة الانسانية»، نفس ناطقه انسانی است. «وهی عقل هیولانی بالقوة»، می دانید که نفس ناطقه ما عقل هیولانی است و عقل بالقوه است. ما وقتی به دنیا می آییم نفس ناطقه

داریم، آدم هستیم، ولی هیچ چیزی در ذهن ما نیست. هیچ!

واژه‌ها را باید از پدر و مادر یاد بگیریم، بابا، مامان!

یواش یواش می‌خواهیم کلمه یاد بگیریم، چه برسد به اینکه بخوایم معادله چهار مجهولی را حل کنیم!

آرام آرام بیاییم مکتب، بیاییم مدرسه، پدر و مادر و جامعه و رسانه تا علم حصولی پیدا کنیم. وگرنه اول یک

صفحه سفید هستیم، «وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُم مِّنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا».

البته دین ما می‌گوید که ما مفهوم حصولی نداریم؛ اما معلومات حضوری زیادی داریم. «وَوَنفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۱۹»، بعد چه بود؟

«فَاللّٰهُمَّاهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۲۰»، ما علم حضوری زیاد داریم الحمدلله در اول بچگی مان. روز اولی که از شکم مادر

به دنیا آمدم، کوله‌باری از علم حضوری هستم، خدای خودم را می‌شناسم، پروردگارم را می‌شناسم، منعم خودم را می‌شناسم اما علم حصولی ندارم. ذهن من خالی است اما نفس علم حضوری دارد.

مراد از روح بالقوه نفس ناطقه است که همان عقل هیولانی است.

«ومن روح الشهوة»، مراد از روح شهوت در این روایت «النفس الحيوانية»، نفس حیوانی است که «التي شأنها

الشهوة والغضب»، شأن نفس حیوانی شهوت و غضب است. حیوان عقل که ندارد الحمدلله. چه چیزی دارد؟ شهوتی دارد و غضبی دارد. کارهایی که حیوانات می‌کنند - این را در پراتنز عرض می‌کنم! - که عاقلانه به نظر

می‌رسید، همه‌اش مال غریزه است، نه مال عقل. مثلاً زنبورها زندگی اجتماعی دارند، خیلی دقیق هستند. مورچه‌ها زندگی اجتماعی دارند خیلی دقیق هستند. دکتر الکسیس کارل دو تا کتاب دارد، یکی راجع به زنبورها و یکی

راجع به مورچه‌ها، بخوانید دیدنی است. خیلی دقیق است!

اما مبنای هیچ کدام از این کارها عقل نیست. اینها مبنایش غریزه است. حیوان شأنش شهوت و غضب است، تولید مثل است.

«ومن روح المدرج»، مراد از روح مدرج که در روایت روح البدن گفته شده بود چیست؟

«الروح الطبيعي الذي هو مبدأ التنمية والتغذية»، همان روح طبیعی که مبدأ تنمیه و تغذیه است. ما به آن می‌گوییم

نفس نباتی که بالایش بنویسید: مراد از روح مدرج نفس نباتی است. گیاه چه کار می‌کند؟

مشخص است گیاه رشد می‌کند، تغذیه می‌کند، انرژی می‌گیرد از خورشید، از خاک، از آب، از کود، این هسته‌ای که کاشتیم می‌شود درخت خرما. امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک کیسه‌ای را پشتشان حمل می‌کردند یکی گفت یا

علی، چیست؟

فرمود یک بوستان خرما است!

بردند و کاشتند و اینها بزرگ شد، بعد از مدتی فرمودند که دیدی یک بوستان خرما بود. کار گیاه تغذیه و تنمیه است. کار حیوان علاوه بر تغذیه و تنمیه، شهوت و غضب است. کار انسان علاوه بر تغذیه، تنمیه، شهوت و

غضب؛ عقل و خردورزی است. کار مؤمن علاوه بر اینها در حقیقت این عقل بالفعل است. کار انبیاء علاوه بر اینها آن اتحادشان با منبع علم و قدرت یعنی عقل فعال است که به آن می‌گویند عقل مستفاد. پیغمبران اتحادی دارند با عقل فعال که عقل فعال هم مرکز دانش است هم مرکز کشش است.

می‌فرماید: «وهذه الأرواح الخمسة متعاقبة الحصول في الإنسان على التدريج»، بارک الله صدرا، چقدر قشنگ توضیح

می‌دهد!

این ارواح پنج‌گانه، پی‌درپی حاصل می‌شوند در انسان به صورت تدریج. چطور؟

برای شما توضیح می‌دهیم: «فالإنسان مادام في الرحم ليس له إلا النفس النباتية»، انسان مادامی که در رحم است

فقط نفس نباتی دارد. از این لوله‌ای که از این رگی که از ناف مادر به ناف او وصل است دارد می‌خورد و رشد می‌کند. یک اسپرمی که به چشم دیده نمی‌شد مگر با چشم مسلح دیده بشود، حالا بعد از ۹ ماه و اندی ماشاءالله

سه کیلو و ۲۵۰، چشم و گوش و مغز و استخوان و کبد و اینها همان اسپرم است. تغذیه کرده، تنمیه کرده و رشد کرده، که به این می‌گوییم نفس نباتی. این در حد گیاه است. گیاه هم این چنین است، یعنی رشد می‌کند با غذا خوردن.

«ثم ينشأ له بعد الولادة النفس الحيوانية أعي القوة الخيالية»، بعد از ولادت برای این انسان، نفس حیوانی پیدا می‌شود

که مراد همان قوه خیالی است. نفس حیوانی در این جا مراد قوه خیالی است. «ثم يحدث له في أوان البلوغ الحيوانی

والرشد الصوري النفس الناطقة»، این بچه که به دنیا آمد که نفس حیوانی که همان قوه خیال است پیدا کرد، در اوایل بلوغ حیوانی و در اوایل اشتداد صوری وقتی که دارد شکل می‌گیرد، می‌آید کلاس اول در هفت سالگی بچه را بفرست پیش دبستانی، بفرست مکتب، این یواش یواش نفس ناطقه‌اش دارد شکل می‌گیرد. آقای صدر المتألهین در این کتاب این‌جا نفس ناطقه را همان عقل عملی در نظر گرفته است. عقل عملی مال کی است؟

مال زمان بلوغ است. تا وقتی این بچه، بالغ نشده، دختر ۹ سال یا ۱۳ سال نشده، پسر ۱۵ سال نشده، این حیوان است. معامله‌ای هم باشد معامله با حیوانات است، چون تکلیف ندارد. نه غیبتی، نه تهمت، نه هیچ! تکلیفی ندارد، مکلف نیست. به مجرد اینکه به بلوغ رسید، عقل عملی برایش مطرح است، بایدها و نبایدها است که به این می‌گوییم نفس ناطقه. خیلی مرحوم صدرا دارد خلاف اصطلاح در این جاها حرف می‌زند و من کمتر دیدم کسی بپردازد به این بخش‌های مشاعر. مثلاً عرض می‌کنم: ما تا حالا چه می‌گفتیم؟

می‌گفتیم که بچه در رحم مادر، چهارماه و ده روزش که شد، می‌شود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ۲۱»، می‌شود انسان و لذا یک شوهری یا یک غیر شوهری لگد زد به شکم یک خانم حامله، این خانم که چهار ماه و ده روزش بود بچه‌اش سقط شد، دیه کامل باید بدهد! اگر یک خانمی نطفه در رحمش منعقد شد و کسی زد به شکمش، نطفه سقط شد، دیه‌ای دارد. علقه بود سقط شد، دیه بالاتر می‌رود. مضغه بود سقط شد، دیه بالاتر می‌رود. حالا رسید به چهار ماه و ده روز، شد «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، یا شد «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ۲۲»، تعلق نفس به بدن، این انسان کامل است. صدرا می‌گوید نه، تا از شکم مادر بیرون نیامد، نبات است. از شکم مادر که بیرون آمد، حیوان می‌شود. نفس حیوانی دارد. به بلوغ که رسید، تکلیف متوجه او شد، عقل عملی، باید و نباید، شایسته و نشایسته، این در موردش مطرح شد، حالا می‌شود انسان. در این کتاب این‌طور می‌گوید.

می‌فرماید: «وهو العقل العملي وأما العقل بالفعل»، عقل بالفعل کجاست؟

«فلا يحدث إلا في قليل من أفراد البشر»، عقل بالفعل در بخش اندکی از بشر مطرح است.

می‌گوییم چه کسانی عقل بالفعل دارند؟

همان‌هایی که روح ایمان دارند؟

«وهم العرفاء المؤمنون حقاً بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر»، عارفان، مؤمنان حقیقی به خدا، مؤمنان حقیقی به فرشتگان، به کتاب‌های آسمانی و به پیامبران و به معاد. یعنی کسانی که اصول دین را از سر باور قبول کردند. نه مادر گفته، پدر گفته، حالا شاید نه، از بُن دندان به معاد اعتقاد دارد. به مبدأ اعتقاد دارد. پس صدرا به روح الایمان که رسیدیم دایره را کوچک کرد. گفت روح الایمان که همان عقل بالفعل است در هر یک میلیون نفر، یک نفر، در هر ده میلیون نفر، ده نفر، کم هستند، «وهم العرفاء والمؤمنون حقاً».

«وأما روح القدس»، و اما روح القدس، «فهو مخصوص بأولياء الله»، این مخصوص اولیای الهی است. حالا انبیاء و اوصیاء، تعبیر چه بود؟

«تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»، روح القدس به من چه کار دارد؟

مربوط به حجت بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. مربوط به کسانی است که یک سر و سرّی با مبدأ هستی دارند.

نکته‌ای که مرحوم صدر المتألهین در این‌جا می‌خواهد بگوید و خیلی عجیب است، این است که می‌گوید ما گفتیم که پنج تا روح داریم، این پنج تا تشکیکی است. می‌گوییم که تشکیکی یعنی چه؟

می‌گوید که یک روح است، پنج درجه دارد و لذا آدم می‌تواند به همه‌اش برسد. بریده از هم نیست. چطور نور خورشید یک نور است، صدها درجه دارد، یک درجه‌اش فقط یک مقدار آدم را گرم می‌کند، یک درجه‌اش اگر آدم درون آن واقع بشود، پودر می‌شود و انرژی می‌شود؛ روح هم همین‌جور است. روح پنج تا درجه دارد؛ اولش «روح التّغذية والتّغذية» است، روح مدرج یا روح بدن است؛ بعد می‌شود روح حیوانی، بعد می‌شود روح انسانی، بعد می‌شود روح ایمانی، بعد می‌شود روح عرفانی.

پس روح گیاهی، حیوانی، انسانی، ایمانی و عرفانی است، این درجات یک حقیقت است. من به کجایش می‌رسم؟

برو بالا تا ببین به کجا می‌رسی، بین تا کجا می‌توانی پیش بروی.
می‌فرماید: «وهذه الأرواح الخمسة»، این ارواح پنج‌گانه، «أنوار متفاوتة في شدة النورية وضعفها»، انواری هستند که تفاوت می‌پذیرند در شدت نوریت و ضعف نوریت. «وكلها موجودة بوجود واحد ذي مراتب متدرجة الحصول فيمن وجدت له»، همه این انوار متفاوته موجودند به یک وجود دارای مراتب، ببینید واحد دارای مراتب یعنی مشکک. زیر عبارت «واحد ذي مراتب»، می‌نویسیم: «أى مشکك». یک کلمه است. واحد ذو مراتب، یعنی مشکک. عبارت بعدی چیست؟
دقت کنید!

«متدرجة الحصول في من وجدت له»، تدریجی الحصول است در مورد کسی که این انوار برایش پیدا می‌شود. چرا تدریجی الاصول است؟
قاعده فلسفه چیست؟

شما بگویید من بنویسم، چون «الطفرة محال ۲۳»، طفره محال است. طفره یعنی چه؟
من طبقه اول ساختمان سه طبقه هستم، می‌خواهم بروم طبقه سوم. نمی‌شود طبقه دوم بروم و بروم طبقه سوم. معنا ندارد!

طبقه سوم هستم، می‌خواهم بیایم طبقه اول، نمی‌شود طبقه اول بروم و طبقه دوم بروم. طفره محال است.
اگر طفره محال است، نمی‌شود بگویم که یک موجودی روح نباتی پیدا نکرد، روح حیوانی پیدا نکرد، یک دفعه شد روح القدس!

این نمی‌شود. متدرج الحصول است. آن وقت فرق ما با انبیاء و اولیاء چیست؟
مهم است!

ما سیرمان کند است و متزلزل است، سیر انبیاء و اولیاء تند و عمیق است، پایدار است. سیر ما متزلزل است. فرمود:
«متدرجة الحصول فيمن وجوده»، تدریجی الحصول است در کسی که این انوار برایش پیدا می‌شود. من کنار کتابم نوشتم: «إذالطفرة محال»، چون طفره محال است. چون طفره محال است، پس یواش یواش پیدا می‌شود.

می‌خواهیم روایت بخوانیم: «والذي يعضد ما ذكره صاحب الاعتقادات من طريق الرواية»، آن چیزی که کمک می‌کند آنچه را که صدوق نقل کرد و ذکر نمود از طریق روایات اهل بیت (علیهم السلام)، «مانقل ۲۴ عن کمیل بن

زیاد»، چیزی است که نقل شده از جناب کمیل، «أنه قال:»، ما کمیل را با چه چیزی می‌شناسیم؟
با دعای کمیل. قبر مطهرش کجاست؟

اطراف کوفه است. وقتی به کربلا و نجف می‌روند، به زیارت قبر کمیل می‌روند. خیلی از افراد هم در اطراف قبل کمیل دفن هستند؛ مثلاً وائلی خطیب مشهور عرب که فلسفی عرب‌ها بود، خدا رحمتش کند، دکتر وائلی در کنار قبر کمیل دفن است. کمیل شهید هم شد؛ یعنی او را کشتند.

کمیل بن زیاد نقل می‌کند: «سألت مولانا أمير المؤمنين عليه السلام»، از امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) پرسیدم، «فقلت:»، می‌دانید که کمیل از اصحاب سر است؛ یعنی کمیل به هر حال خودش در یک روایتی به نام روایت

حقیقت، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت که «أولست صاحب سرك؟ ۲۵»، حضرت فرمودند بله، از من ترشح می‌کند، یک چیزهایی به تو می‌رسد. تو سلمان نیستی که رودخانه‌ای از من جاری بشود تو بپذیری. یک ترشحی تو هم می‌گیری. او صاحب سر بود ولی به هر حال آدم باطن‌داری است، مثل ابن عباس نیست.

«فقلت: یا امیرالمؤمنین»، گفتم آقا جان، «أريد أن تعرفني نفسي»، می‌خواهم مرا بشناسانی نفس خودم را. نفس انسان چیست؟

نفس انسان چیست؟

«قال عليه السلام:»، امام فرمود: «یا کمیل وأی نفس ترید أن أعرفك؟»، چه نفسی را می‌خواهی من به تو بشناسانم؟
می‌گویی نفس آدم را می‌خواهم بشناسم، چه نفسی؟

بارک الله، این یک تعلیم است برای من و شما. مخصوصاً اگر بعداً استاد شدید، معلم شدید، مدرس شدید، استاد دانشگاه شدید، در مقام تدریس شاگرد سوال می‌کند. اول سؤال باید آنالیز بشود.

یحیی بن اکثم از امام جواد (علیه السلام) پرسید: اگر کسی در حال إحرام صید کند چه حکمی دارد؟
یک سؤال بود که کسی در حال إحرام صید کند چه حکمی دارد؟

امام فرمودند این سؤال تو ۱۴۶۲ تا سؤال است، کدامش را جواب بدهم؟
 ۱۴۶۲ تا سؤال است. چشم‌هایش چهار تا شد، شاخ درآورد!
 حضرت فرمود مرد است یا زن؟
 بالغ است یا غیر بالغ؟
 صید دریایی است یا صحرايي؟
 شب صید کرده یا روز؟
 بار اولش بوده یا بار اولش نبود؟
 گر بار اولش نبوده قبل از آن كفاره داده یا نداده است؟
 عمداً انجام داده یا خطأ انجام داده است؟
 عبد بوده یا آزاد بوده است؟
 بعدی‌ها آمدند، اینها را سر هم کردند، شده ۱۴۶۲ تا سؤال. یحیی خفه شد.

بعداً مأمون به حضرت گفت که آقا، خودتان بفرمایید!
 حضرت شروع کردند به جواب دادن. کسی که تا سؤال می‌کند جواب می‌دهد، این یک مقدار عقلش مشکل دارد.
 سؤال باید آنالیز بشود. باید بررسی بشود. سؤال کرده از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که نفس را برای من تعریف کن که نفس خودم را بشناسم؟
 فرمود: کدام نفس؟

«قلت: یا مولای»، کمیل می‌گوید که من گفتم آقا جان، «وهل هی إلا نفس واحدة؟»، ما جز یک نفس داریم؟

«قال: یا کمیل إنما هی أربعة»، فرمود: جناب کمیل، ما چهار تا نفس داریم، کدام را به شما بگویم؟
 چهار تا چیست؟

«النامیة النباتیة»، ببینید همین حرف‌هایی که صدرا زد در روایت است. حالا چرا یک انسانی را که آمده است احادیث اعتقادی ما را شرح داده است، عده‌ای چرا او را لعن می‌کنند!

«النامیة النباتیة والحسیة الحيوانیة والناطقة القدسیة، والکلیة الإلهیة»، نامیه نباتی، حسیه حیوانی، ناطقه قدسیه، کلیه الهیه.

حالا «ولکل واحد من هذه خمس قوی و خاصیتان»، هر کدام از این چهار تا، پنج تا قوه دارد و دو تا خاصیت. چهار تا که بود، الآن هم شد هفت تا، چهار هفت تا، ۲۸ تا شد. ۲۸ تا مطلب را امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می‌خواهد به ما یاد بدهد. هر کدام از این چهار تا نفس، پنج تا قوه دارد و دو تا خاصیت دارد. عبارت را از رو داریم می‌خوانیم: «فالنامیة النباتیة»، نفس نباتی، «لها خمس قوی:»، پنج تا قوه دارد، «جاذبة، و ماسکة، و هاضمة، و دافعة، و مریة»، بنده الآن داخل بدنم نفس نباتی حاکم است. این کباب‌برگ را که می‌خورم جذب می‌کند. جذب که کرد، در معده نگه می‌دارد، بعد شروع می‌کند به هضم کردن. بعد که خوب تبدیل به خون شد و رفت به سلول‌ها، می‌فرستد به روده و دفع می‌کند. بعد تولید می‌کند، اسپرم ایجاد می‌کند و می‌خواهد من سلول جدید داشته باشم.

«ولها خاصیتان:»، دو تا ویژگی هم دارد «الزیادة، والنقصان»، مایه رشد و مایه نقصان است. بعضی جاها را لاغیر می‌کند، بعضی جاها را چاق می‌کند. الآن دیدید که طرف غذایش را یک رژیم خاصی می‌گیرد، ۱۲۰ کیلو بوده می‌شود ۸۰ کیلو!

من عکس یک خانمی را دیدم که در اینترنت زده بود ۳۶۰ کیلو کم کرده بود!

یعنی قبلش یک تپه بود، بعد چنان این بدن را لاغر کرد، این با غذا چنین شده است؛ یعنی آمده سیستم غذایی را برده به سمتی که دارد کاسته می‌شود.

«وانبعاثها من الکبد»، نفس نباتی عمدتاً از کبد تغذیه می‌شود. چقدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) زیبا می‌گوید. جهت اطلاع عرض می‌کنم که ما پیوند کبد هنوز نداریم!

موفق نیست معمولاً. قلب مصنوعی درست کردند، کلیه مصنوعی درست کردند؛ ولی تا الآن کبد مصنوعی درست نشده است. این قدر عملکردش پیچیده است!

بیست تا کار را در بدن انجام می‌دهد. کارها به کبد منسوب است.

«والحسیة الحيوانیة لها خمس قوی:»، نفس حسی حیوانی پنج تا قوا دارد: «سمع، و بصر، و شم، و ذوق، و لمس»، شنیدن، دیدن، بویدن، چشیدن و قوه لامسه یا بساویی به قول قدیمی‌ها. «ولها خاصیتان:»، دو تا خاصیت دارد:

«الشهوة، والغضب»، شهوت و غضب. اشتباه نشود شهوت و غضب به اصطلاح اخلاق است. ما تا شهوت می‌گوییم یاد مسائل جنسی می‌افتیم، نه! شهوت جذب ملایم و غضب دفع منافر است. حیوان چه کار می‌کند؟ علف را می‌خورد، شیشه را نمی‌خورد. جذب ملایم، دفع منافر دارد. آنچه را که ملایم طبع اوست اقبال می‌کند و آنچه را که منافر است ادبار می‌کند.

«وانبعاثها من القلب»، نشأت می‌گیرد از قلب. از قلب آدمی که مرکز همه کنش‌ها و گرایش‌هاست. «والناطقة القدسیة لها خمس قوی:»، نفس ناطقه قدسیه پنج تا قوا دارد: «فکر، و ذکر، و علم، و حلم، و نباهة»، نفس انسانی فکر، ذکر، دانش، بردباری، نباهه یعنی شرافت، کرامت. «ولیس لها انبعاث»، این در بدن ما جایگاه ندارد، مربوط به روح است. از جایی از بدن نمی‌جوشد، مربوط به روح است و مجرد است. «وهی أشبه الأشياء بالنفوس الملكية»، بارک الله!

شبهه‌ترین اشیاء به نفس‌های ملکی همین نفس ناطقه قدسیه انسانی است. همان است که فرمود: «ثُمَّ أَنْشَأْنَا لَهُ خَلْقًا آخَرَ»، همان است که فرمود: «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ۖ»، همان است که فرمود: «وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، نفس ناطقه ممیزه انسان از غیر انسان است. به روح الهی گره خورده است.

«ولها خاصیتان:»، دو تا خاصیت هم دارد، «النزاهة والحكمة»، بارک الله!
«روحی لک الفداء یا امیر المؤمنین!».

نزاهت و تقدس و اعتلاگرایی. گفت: «به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست ۲۷»، بعد چه گفت؟ گفت: «غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است ۲۸».

نزاهت یعنی تقدس، نفس ناطقه مقدس است، آلوده نیست. حکمت هم یعنی گفتار حکیمانه، رفتار حکیمانه. حکمت یعنی اعتدال در همه فضائل.

آخری اش: «والکلیة الإلهیة لها خمس قوی:»، نفس کلیه الهیه پنج تا قوا دارد. این کلیه الهی که مال انبیاء و اولیاء است، این پنج تا قوا چیست؟

«بقاء فی فناء»، بقاء در عین فناء است که عرفاء بحث فناء فی الله و بقاء بالله را از همین جاها گرفتند. «ونعیم فی شقاء»، در عین شقاوت که در دنیا است که بالاخره دنیا جای سختی است، «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۚ»، ولی این در جنت است. خود امیر المؤمنین (علیه السلام) در یک روایت فرمود: «قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ ۳۰»، اولیاء در بهشت هستند، دارد نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، کاسبی می‌کند؛ ولی در بهشت است، «قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ».

«وعزّی ذلّ»، در عین ذلیل بودن که ریسمان به گردنش می‌اندازند، می‌کشند به طرف مسجد، زنش را جلویش می‌زنند؛ اما عزیز است. «وغناء فی فقر»، در عین فقیر بودن غنی است، چون به خدا بی‌نیاز است. «وصبر فی بلاء»، در عین بلاها صبور است. «ولها خاصیتان:»، دو تا خاصیت هم دارد: «الرضا، والتسليم»، یکی رضا در پیشگاه الهی و یکی هم تسلیم است. می‌گوییم این مبدأش کجاست؟

«وهذه التي منه مبدؤها وإليه تعود»، این نفس کلیه الهیه است که مبدأش از خداست و به خدا هم برمی‌گردد. «قال الله تعالى»، دو تا آیه می‌خوانیم بگویید مبدأ کجاست و منتها کجاست؟

خدا فرمود: «وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، «مِنْ»، «مِنْ نشویه است و مِنْ ابتدائیه است. در آغاز من از روحم در او دمیدم، این آغازش است. «مبدؤها من الله»، پایانش کجاست؟

این آیه است: «وقال: (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ۗ)»، ای نفس مطمئن، برگرد به سوی پروردگارت در حالی که راضی هستی و مرضی هستی. می‌گوییم جایگاه عقل چه شد؟

«والعقل وسط الكل»، عقل میان‌دار همه است. عقل در حقیقت دارد تدبیر می‌کند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.
۲. سوره یس، آیه ۸۲.
۳. سوره نحل، آیه ۴۰.
۴. منبع این حدیث در نهج البلاغه پیدا نشد! ولی شبیه آن در الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۴۰ آمده است.
۵. التوحید (للسدوق)، ص ۱۴۸.
۶. أسفار، ج ۸، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.
۷. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.
۸. سوره اسراء، آیه ۸۵.
۹. سوره قدر، آیه ۱.
۱۰. سوره قدر، آیه ۲.
۱۱. سوره قدر، آیه ۳.
۱۲. سوره قدر، آیه ۴.
۱۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۷۱ - ۲۷۴، باب فيه ذكر الأرواح التي في الأئمة عليهم السلام، و باب الروح التي يسدّد الله بها الأئمة عليهم السلام.
۱۴. شرح رسالة المشاعر، اللاهيجي، محمد جعفر، ج ۱، ص ۵۴۱.
۱۵. منظومه ملاهادی سبزواری، ج ۱، ص ۳۶۷.
۱۶. سجادی، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ۱۳۷۹ ش، ص ۴۱۰ به نقل از ملاصدرا، رسائل، ص ۱۵۱ و ۲۹۲.
۱۷. سوره نحل، آیه ۷۸.
۱۸. النفس من کتاب الشفاء، ص ۳۲۱ - ۳۲۶، الفصل الخامس من المقالة الخامسة؛ الإلهيات من کتاب الشفاء، ص ۴۲۲ و ۴۲۳، الفصل الرابع و الخامس من المقالة التاسعة؛ المباحث المشرقية، ج ۲، ص ۵۲۹ - ۵۳۵؛ النجاء، ص ۲۷۳ - ۲۷۸؛ التعليقات لابن سینا، ص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ الأسفار، ج ۷، ص ۲۵۸ - ۲۸۰.
۱۹. سوره شمس، آیه ۷.
۲۰. سوره شمس، آیه ۸.
۲۱. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.
۲۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.
۲۳. اصول فلسفه و روش رئالیسم، العلامة الطباطبائي، ج ۴، ص ۱۵۵.
۲۴. الكشكول للشيخ البهائي، ج ۲، ص ۱۸۷؛ علم اليقين، ج ۱، ص ۳۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۸۵ نقلاً عن بعض كتب الصوفية.
۲۵. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۸۱.
۲۶. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲۷. غزلیات سعدی، مواعظ، غزل شماره ۱۳.
۲۸. غزلیات حافظ، غزل شماره ۳۷.
۲۹. سوره شرح، آیه ۶.
۳۰. نهج البلاغه (للصبحی صالح، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۲.
۳۱. سوره فجر، آیات ۲۷ و ۲۸.